

ردّ موسی بن میمون بر جالینوس و دفاع از موسی بن عمران



بقلم آقای دکتر مهدی محقق
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

عبدالله موسی بن میمون قرطبی اسرائیلی فیلسوف و طبیب و متأله یهودی که نزد اروپائیان به Moses Maimonides شهرت دارد از دانشمندان مشهور جهان بشمار می‌رود. او در سال ۱۱۳۵/۵۳۰ در یکی از بزرگترین شهرهای اروپا یعنی قرطبه در اندلس تولد یافت، این شهر در آن روزگار تحت فرمانروائی خلفای اموی بود که حدود سه قرن بر اسپانیا حکومت کردند. قرطبه از شهرهای مهم غرب محسوب می‌شد و با بغداد در شرق اسلامی رقابت می‌کرد، و همان شهر است که در آن فیلسوف اسلامی معاصر ابن میمون یعنی ابن رشد در سال ۱۱۲۶/۵۲۰ چشم بجهان گشود.

ابن میمون سیزده ساله بود که در سال ۱۱۴۸/۵۴۳ همراه با پدر و مادرش زادگاه خود را ترک گفت و گویا علت آن وجود تعصبات مذهبی بود که در آنجا موجب آزردهی آنان می‌گردید. در مدت ده سال این خانواده در جای معینی قرار نگرفتند تا آنکه در سال ۱۱۵۸/۵۵۳ در شهر فاس از بلاد مراکش مستقر گردیدند. از اینک ابن میمون در این شهر چه گونه عمر خود را سپری می‌ساخته آگاهی در دست نیست ولی آنچه مسلم است او از هر موقعیتی برای افزودن معلومات خود استفاده کرده و بفرا گرفتن کلام و طب و فلسفه پرداخته است. در سال ۱۱۶۵/۵۶۱ این خانواده بمصر مهاجرت کردند و در شهر فسطاط آرام یافتند. چندی نگذشت که بزرگ این خانواده یعنی پدر موسی و همچنین برادر او که با گوهر فروشی کفاف این عائله را تأمین می‌کرد درگذشتند.

ابن میمون چندی دچار بیماری گردید و سپس در سال ۱۱۶۸/۵۶۴ بهبود کامل یافت و در طلب معاش خانواده در کوی یهودیان فسطاط به طبابت اشتغال ورزید و بزودی مورد توجه القاضی الفاضل عبدالرحیم بن علی البیسانی متوفی ۵۹۶ قرار گرفت و بوسیله او بعنوان پزشک خاص بدرگاه عزیز آخرین خلیفه فاطمی مصر معرفی گشت. وقتی در سال ۱۱۷۱/۵۶۷ صلاح الدین ایوبی خلیفه نامبرده را برکنار کرد قاضی فاضل مشاور او گشت و بپایمردی او ابن میمون دوباره منصب پیشین خود را بدست آورد. صلاح الدین در سال ۱۱۹۳/۵۸۹ وفات یافت و ابن میمون در دربار پسر صلاح الدین سمت رئیس پزشکان دربار را احراز کرد، از این ببعد بود که او شهرت جهانی یافت و بوسیله بزرگان مورد تشویق قرار گرفت و امکان تألیف و تصنیف و بهره برداری از دانشهایی که در ضمن سالیان متمادی اندوخته بود برای او آماده گشت.

او آثار طبّی خود را بزبان عربی تألیف کرده ولی کتاب مشهور فلسفی و کلامی خود یعنی کتاب « دلالة الحائرين »^۱ را بعربی و بخط عبری نوشته و شاید منظور او آن بوده

۱ - متن عربی این کتاب بضمیمه ترجمه فرانسوی بوسیله مونک S. Munk طی سالهای ۱۸۶۶-۱۸۵۶ در پاریس تحت عنوان زیر در سه جلد چاپ شده است: *Le Guide des Égarés* و ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۸۸۱ بوسیله فریدلاندر M. Fridlander صورت پذیرفت و برای مرتبه دوم در سال ۱۹۰۴ در لندن چاپ شد. و ترجمه کامل تر و بهتری از آن بوسیله پینس S. Pines بضمیمه مقدمه‌ای تحقیقی از او و مقدمه‌ای دیگر از Leo Strauss با فرهنگ اصطلاحات فلسفی و یادداشتهای مفید دیگر صورت گرفته که در سال ۱۹۶۳ بوسیله دانشگاه شیکاگو تحت عنوان زیر بطبع رسیده است: *The Guide of The Perplexed*

کتاب فوق که مشتمل بر مطالب فلسفی و کلامی است مورد توجه مسلمانان نیز بوده چنانکه ابو عبدالله محمد بن ابی بکر تبریزی از دانشمندان قرن هفتم هجری مقدمات بیست و پنج گانه‌ای را که ابن میمون در اثبات وجود خدا و وحدانیت او آورده بعربی شرح کرده است این کتاب تحت عنوان « المقدمات الخمس والعشرون فی اثبات وجود الله و وحدانیت و تنزهه من ان یکون جسما او قوة فی جسم من دلالة الحائرين » در سال ۱۳۶۹ هجری در قاهره بطبع رسیده است. مناسب است که یاد شود که ترجمه عبری دلالة الحائرين کمی پس از ←

که مورد استفاده^۱ خواص که با خط عبری و زبان عربی آشنائی دارند قرار گیرد و طبقه^۲ عوام و متعصب از یهودیان و مسلمانان نتوانند باسانی بدان دست یابند. او در سال ۱۲۰۴/۶۰۱ در سن شصت و نه سالگی در قاهره چشم از جهان فرو بست. یهودیان مقام علمی و روحانی ابن میمون را بسیار محترم می‌دارند و هنوز بسخنان حکیمانه او استشهاد و از روان او برای شفای بیماران استمداد می‌جویند. ماکس مایر هوف^۱ می‌گوید یهودیان قاهره وقتی از بهبود بیماری ناامید می‌شوند او را به کنیسه ابن میمون که موسوم به Rab Moshe است می‌برند و یکی دوشب او را در زیر اطاق عبادت کنیسه می‌خوابانند و مشهور چنانست که نتیجه مثبت می‌گیرند^۲. جورج سارتن^۳ می‌گوید در سال ۱۶۷۰ میلادی هنگام افتتاح دانشگاه هاروارد یکی از سخنرانان بزبان لاتین گفت: جان هاروارد John Harvard بمتابعت از ابن میمون مدرسه را افضل و اشرف و حتی مقدس‌تر از کنیسه دانسته است. و این اشاره بعبارت زیر است که ابن میمون در یکی از کتابهای خود گفته است:

« جایز است که کنیسه‌ای تبدیل بمدرسه گردد ولی روا نیست که مدرسه‌ای به

→ زمان تألیف یعنی در سال ۱۲۰۴ بنام: *Moreh nebukim* و ترجمه لاتینی آن در سال ۱۵۲۰ با اسم: *Doctor Perplexorum* صورت گرفته است. *مطالعات فریبگی*

۱ - ماکس مایر هوف از خاورشناسان پرکار و پراثر بود بیست و پنج سال در قاهره اقامت داشت و در این مدت کتابها و مقاله‌های مفیدی تألیف کرد. برای آشنائی با شرح حال و آثار او رجوع شود بشماره ۹ مجله ایزیریس *Osiris* که در سال ۱۹۵۰ باو تقدیم شده است.

۲ - Meyerhof, M. : « The Medical work of Maimonides » in *Essays on Maimonides* (New York, Columbia University Press, 1941), P. 265

۳ - جورج سارتن G. Sarton از دانشمندان معروف معاصر و مؤلف کتاب نفیس

مدخل تاریخ علم *Introduction to the History of Science* و مؤسس مجله‌های ایزیریس *Isis* و ایزیریس *Osiris* در سال ۱۹۵۸ وفات یافت. برای اطلاع از آثار او رجوع شود به مجله

ایزیریس شماره ۴۸ (۱۹۵۷) ص ۲۴۸ - ۲۳۴

کنیسه مبدل شود زیرا تقدس مدرسه بیش از کنیسه است ما می‌توانیم چیزی را بمرتبه بالاتر از تقدس ترفیع دهیم ولی نمی‌توانیم آن را بدرجه پائین‌تر منزلت سازیم^۱.

از مهمترین کتابهای طبی ابن میمون «کتاب الفصول» اوست که به «فصول موسی فی الطب»^۲ و یا «فصول القرطبی»^۳ مشهور است. او کتابی دیگر دارد که در آن بگزارش فصول بقراط پرداخته و بنام «شرح فصول البقرات»^۴ خوانده است.

شکستی نیست که بقراط مخترع و مبتدع فصول است. کلمه فصول معادل کلمه «آفورسیم»^۵ است که بقراط بکار برده و حنین بن اسحق^۶ عبری ترجمه کرده است و چون این کتاب موجز و مفید بوده مورد استفاده و اقتباس دانشمندان پس از بقراط قرار گرفته و روش آن نه تنها در مورد کتابهای طبی بلکه در مورد کتابهای فلسفی نیز بکار برده شده

۱ - Sarton, G. : « Maimonides : Philosopher and Physician » *Sarton on*

The History of Science Essays by George Sarton Selected and Edited By : Dorothy Stimson (Harvard 1962), P. 100

مقاله فوق متن خطابه‌ای است که جورج سارتن در ۱۳ دسامبر ۱۹۵۴ بمناسبت هفتصد و پنجاهمین سال سرگ ابن میمون ایراد کرده و عبارت فوق را به مأخذ زیر ارجاع داده است: *Mishneh Torah , Tefillah, XI , 14*

۲ - The Medical Aphorisms of Moses

۳ - القرطبی منسوب به قرطبه از بلاد اسپانیا زادگاه ابن میمون اروپائیان آن را Cordova خوانند.

۴ - Commentary on Hippocrates Aphorisms

۵ - Aphorisms

۶ - ابوزید حنین بن اسحاق العبادی از مترجمان و دانشمندان زبردست بود که بزبانهای فارسی و یونانی و عربی و سریانی مهارت داشت و در سال ۲۶۰ وفات یافت. ابن ابی اصیبعه شرح حال و آثار او را در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء (بیروت ۱۹۶۵) بتفصیل یاد کرده و ما کس مایرهوف نیز در آغاز کتاب العشر مقالات فی العین حنین (قاهره ۱۹۲۸) با استفاده از مراجع عربی و فرنگی شرح حال انتقادی از حنین بدو زبان عربی و انگلیسی آورده است.

است. جاحظ^۱ از قول دیمقراط^۲ نقل می‌کند که او دربارهٔ تألیف کتابهای علمی گفته است که هر یک از حکیمان که بخواهد دربارهٔ علمی کتابی تألیف کند باید که آن کتاب دارای میزات هشتگانه زیر باشد: همت، منفعت، نسبت، صحت، صنف، تألیف، اسناد، تدبیر. و بقراط این وجوه هشتگانه را در کتابی که بنام «افور یسموا» یعنی کتاب الفصول است گرد آورده است^۳. از جمله کسانی که بشرح فصول بقراط پرداختند جالینوس^۴ بود. جالینوس علت وضع این کتاب را بطریق فصول از جانب بقراط چنین توجیه می‌کند که بقراط معتقد بود که صناعت دراز و دشوار است و ضبط آن در عمر کوتاه بدشواری میسری گردد، مگر اینکه کتابها بطریق فصول تألیف شود زیرا فصول در عین ایجاز لفظی معنی آن کوتاه تر و بفهم نزدیک تر و بحفظ مضبوط تر و برای درس آسان تر است^۵.

۱ - ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ نویسنده و ادیب معروف عرب که بسال ۲۵۵ وفات یافته است.

۲ - Democritus

۳ - کتاب الحيوان (قاهره ۱۳۶۴-۱۳۵۷) ج ۲ ص ۱۰۲

۴ - جالینوس فیلسوف و طبیب مشهور در سال ۱۳۰ پیش از میلاد در شهر پریگامون از بلاد آسیای صغیر تولد یافت. برای اطلاع از شرح حال و مقام علمی او رجوع شود به کتاب جورج سارتن تحت عنوان: *Galen of Pergamon* که در سال ۱۹۵۰ در کانساس Kansas چاپ شده است.

آثار طبی و فلسفی و اخلاقی جالینوس بوسیله مترجمان که از همه سهم تر حنین بن اسحق بود بزبان عربی ترجمه گردید و مورد استفادهٔ دانشمندان اسلامی واقع شد. نام جالینوس در تمدن اسلام و ادب عربی و فارسی بعنوان نمونهٔ کامل طبیب آورده شده. جاحظ می‌گوید: فداء المنشاء والتقلید لایحسین علاج جالینوس (الحيوان، ج ۵ ص ۲۲۸)، متنبی گوید:

یموت راعی الضأن فی جهله میته جالینوس فی طبه
مولانا جلال الدین رومی در بارهٔ عشق گوید:

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

۵ - ابن ابی صادق، شرح کتاب فصول بقراط (نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ اسلر Osler Library واقع در دانشکده پزشکی دانشگاه مک گیل شمارهٔ OR. 66)، ص ۵؛ ←

محمد بن زکریای رازی نیز فصول بقراط را تلخیص کرده است^۱. ابوالقاسم عبدالرحمن بن ابی صادق کتابی بنام «شرح کتاب فصول بقراط» دارد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه مک‌گیل موجود است و او در این کتاب اشاره به تفسیر جالینوس بر کتاب الفصول بقراط^۲ و همچنین نقض رازی بر جالینوس کرده است. از جمله کتابهایی که در غیر طب بطریق فصول تألیف گشته فصول فارابی در منطق و همچنین فصول المدنیه^۳ او را در علم سیاست می‌توان نام برد.

→ عبارت معروف بقراط: ان العمر قصیر والصناعة طویلة. حکم ضرب المثل را در میان اطبا پیدا کرده است رجوع شود به فردوس الحکمه علی بن ربن طبری (برلن ۱۹۲۸)، ص ۵ و نیز ضرب المثل معروف انگلیسی: Life is short and Art is long از همین عبارت ناشی شده است.

۱ - ابوریحان بیرونی، رساله فی فهرست کتب الرازی (پاریس ۱۹۳۶ م)، شماره ۱۱۲ و خود نیز فصولی دارد که به «المرشد» معروف است و در فهرست بیرونی بشماره ۷ ذکر شده است نسخه‌ای خطی از فصول رازی مکتوب بسال ۶۸۱ در کتابخانه پرینستون بشماره ۱۰۷۶ موجود است.

۲ - تفسیر جالینوس بر کتاب الفصول دارای هفت مقاله است این کتاب هرچند بوسیله ایوب رهاوی و جبریل بن بختیشوع ترجمه ناقصی گردیده بود ولی ترجمه درست و کامل آن بوسیله حنین بن اسحق صورت گرفت. حنین بن اسحق در رساله خود نام این کتاب را برده رجوع شود به: Bergstrasser, G.: *Hunain Ibn Ishāq* (Leipzig 1625), P. 40

این رساله که حنین در آن نام ۱۲۹ کتاب را برده و بشرح ترجمه‌های قبلی نیز پرداخته بوسیله دانشمند مزبور Bergstrasser بزبان آلمانی ترجمه شده است و پس از آن مایرهوف این رساله را مورد تحقیق و تتبع قرار داده و آن را بصورت مقاله‌ای جامع در آورده و در مجلد ۸ مجله ایزیس سال ۱۹۲۶ ص ۷۲۴-۶۸۵ تحت عنوان زیر منتشر ساخته است:

« New Light on Hunain ibn Ishāq and his Period ».

و چون او برای هر یک از کتابها بترتیب شماره‌ای تعیین کرده است از این بعد بنام او و شماره کتاب ارجاع داده میشود و هر جا هم که ارجاع به رساله حنین داده می‌شود مقصود متن عربی کتاب مذکور است نه ترجمه آلمانی آن.

بنابراین بخوبی هویدا است که چه گونه ابن میمون بمتابعت از سنت اسلاف خود هم فصول بقراط را شرح و هم فصولی مستقل بنام خود تألیف کرده است. فصول موسی در سال ۱۲۷۷ میلادی از عربی بعبری و در همان قرن سیزدهم از عربی بلاتین ترجمه گردید و در سالهای ۱۴۸۹ و ۱۴۹۷ و ۱۵۰۰ ببعده در شهر ونیز چاپ شد و متن عبری آن هم در سال ۳۵-۱۸۳۴ و ۱۸۸۸ بچاپ رسید. متن عربی آن هنوز بطور کامل چاپ نشده و فقط مقدمه و شش قطعه مربوط به قسمت شرح جالینوس بر طیماوس افلاطون (= طیماوس طی) بعربی و ترجمه آلمانی آن بانضمام توصیف نسخ خطی آن بوسیله پول کاهل Paul Kahle چاپ شده است^۱. در این مقدمه ابن میمون درباره منظور از نگارش فصول چنین گوید: کتابهای بسیاری در علوم بروش فصول تألیف شده است و علم طب بیش از علوم دیگر باین روش نیازمند است زیرا برخی از علوم از جهت تفکّر دشوار است مانند بیشتر علوم تعلیمی (= ریاضیات)، و برخی دیگر از جهت حفظ مطالب مانند علم بزبانی از زبانهای کامل، ولی علم طب اندیشه و فهم معانی آن مانند علوم تعلیمی دشوار نیست بلکه دشواری آن از این جهت است که نیازمند به محفوظات بسیاری است، نه تنها حفظ کلیات بلکه حفظ جزئیات که علم بشر از رسیدن بدان قاصر است. تألیفات که بروش فصول تدوین می گردد امر حفظ را سهل و مشکل فهم اغراض آن را آسان می سازد و بدین جهت فاضل طبیبان بقراط کتاب مشهور خود را بروش فصول تألیف کرد و پس از او بسیاری از پزشکان به پیروی از او فصولی تألیف کردند مانند فصول مشهور رازی و فصول موسی و فصول ابن ماسوبه و غیره و بر هر یک از خوانندگان آشکار است که هر کس که در علمی فصول تألیف کرده منظورش این نبوده که آن فصول کافی برای آن علم و یا مشتمل بر همه اصول آن علم است بلکه می خواسته در این فصول مطالبی که مورد غفلت واقع شده در حالیکه حفظ همه آن واجب است و یا مطالبی که در بیشتر نیازمندیها

۱ - اطلاع درباره ترجمه ها و چاپهای ابن میمون از مقدمه مایرهوف و ساخت برستن عربی که ترجمه آن در این مقاله دیده می شود و بعداً معرفی می گردد اخذ شده است.

سودمند است بیان کند. خلاصه آنکه هر که در هر علم کتاب خود را بنام «فصول» مقید نموده هدف او احاطه بهممه آنچه که در آن علم مورد نیاز است نبوده است نه بقراط در فصول خود و نه ابونصر فارابی در آنچه که بطریق فصول تدوین کرده و همچنین دیگران. سپس در باره منظور خود از تألیف فصول گوید: فصولی را که من در اینجا آورده‌ام نباید بگویم که تألیف کرده‌ام بلکه باید گفت که برگزیده‌ام زیرا من آن را از سخنان جالینوس در همه کتب اوالتقاط کرده‌ام چه از کتابهایی که او مستقلاً تألیف کرده و چه کتابهایی که در شرح کتابهای بقراط نوشته است.^۱

و نیز گوید: و من این فصول را برای خود برگزیدم که تذکره باشد و هر که در مرتبه من یا پائین تر از من است می‌تواند از آن بهره‌مند گردد و من آن را برای بهره دادن به کسانی که در مرتبه جالینوس هستند برگزیده‌ام.^۲

بهترین نسخه‌ای که از فصول موسی در دست است نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه گوتا بشماره ۱۹۳۷، این نسخه از روی نسخه‌ای رونویسی شده که بخط خواهرزاده ابن میمون ابوالعالی یوسف بن عبدالله بوده است و او در پایان مقاله بیست و چهارم و بیست و پنجم اشاره می‌کند باینکه ابن میمون خود یادداشتهای این کتاب را برای بازنویسی فراهم آورده بود و او (= ابوالعالی) تمامی بیست و چهار مقاله را زیر نظر ابن میمون پاکت نویسی کرده است. ولی عمر ابن میمون به تنظیم مقاله بیست و پنجم وفا نکرده است و پس از مرگش ۱۲۰۴/۶۰۱ همین برادرزاده آن را منظم ساخته است. بنابراین نسخه کامل از بیست و پنج مقاله در آغاز سال ۶۰۲/ اوت ۱۲۰۵ یعنی هشت ماه پس از مرگ ابن میمون فراهم گشته است. او در این مقالات که هر یک مشتمل بر فصولی است نشانه‌های کتاب

۱ - Mosis Maimonidis Aphorismorum Praefatio et Excerpta, Appendix II to :

Galenii in Platonis Timeum Commentarii Fragmenta (Leipzig and Berlin, 1934)

P. 34 - 93

۲ - مأخذ قبل، ص ۹۶

جالینوس را که از آنها در موضوعات مختلف استفاده کرده بدست می‌دهد در مقاله بیست و پنجم که بسیار دراز است ابن میمون انتقاد شدیدی از جالینوس می‌کند که در قرون وسطی بی سابقه است او بیش از چهل مورد را که جالینوس در گفتار خود دچار تناقض گوئی شده است برمی‌شمارد و بر آراء دینی جالینوس در بارهٔ مبدء عالم خرده می‌گیرد و نیز شکوک او را بر جهان شناسی موسائی حل می‌کند و گستاخی او را بساحت موسی با گستاخی تمام تری پاسخ می‌دهد. متن عربی قسمتی از این مقاله بوسیلهٔ پروفیسور یوسف ساخت J. Schacht^۱ و دکتر ماکس مایرهوف M. Meyerhof بانضمام ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای بهمان زبان در سال ۱۹۳۹ در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مصر در قاهره بطبع رسیده است.^۲

از آنجا که این متن از جهت تاریخ علوم و مناقشات علمی حائز اهمیت بود نگارنده آن را بزبان فارسی ترجمه کرد و یادداشت‌هایی را هم که در اثنای ترجمه از مدارک و ماخذ مختلف فراهم آورده بود بدان افزود و برای نشر آماده ساخت بدان امید که دانشجویان طب و فلسفه در ایران از آن بهره‌مند گردند.

مهدی محقق

مونترال ، اسفند ماه ۱۳۴۵

۱ - پروفیسور ساخت استاد دانشگاه کلمبیا از شرق شناسان مهم معاصر بشمار میرود او در طبع جدید دائرة المعارف اسلام اشراف و نظارت دارد (باتفاق دوتن دیگر) و مجلهٔ مطالعات اسلامی Studia Islamica را او (باتفاق یک تن دیگر) تأسیس کرده و هنوز منتشر می‌شود و مقالات و کتابهای متعددی در بارهٔ فقه و حقوق اسلامی نوشته است .

۲ - مقاله نامبرده تحت عنوان زیر چاپ شده است : « Maimonides Against Galen on Philosophy And Cosmogony » *Bulletin of the Faculty of Arts of the Universty of Egypte*, Vol V/1 (1937), PP. 53-88

این قسمت از فصول ابن سینا برای اولین بار بفارسی نقل می‌شود چنانکه ساخت و مایرهوف برای اولین بار آن را بزبان انگلیسی ترجمه کردند و پیش از آن فقط ترجمه عبری آن که بوسیلهٔ M. Steinschneider در کتاب نفیس « الفارابی » او که در سال ۱۸۶۹ در سنت پترزبورگ چاپ شده در دسترس دانشمندان بوده است .

بنام خدای بخشنده بخشایشگر

پروردگار من آسان گردان

گفتار بیست و پنجم (از فصول موسی بن میمون در طب) مشتمل است بر فصولی مربوط به برخی از شکوک که در اثنای سخن جالینوس برای من پدید آمده است. موسی می گوید : هدف من از شکوکی که در اینجا یاد می کنم غیر از هدف رازی است چنانکه بر خواننده بادرنگ آشکاری گردد زیرا رازی ایراد شکوک بر جالینوس نکرده بلکه در اموری که مربوط بصناعت طب نیست برد او پرداخته و حتی در میان

۱ - مقصود محمد بن زکریای رازی فیلسوف و طبیب مشهور ایران است. ابوریحان بیرونی در فهرست خود از کتاب رازی بررد جالینوس بعنوان « الشکوک علی جالینوس » یاد می کند نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ملی ملک بشماره ۴۵۷۳ در ضمن مجموعه موجود است و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس بشماره ۲۱۲۴ نیز در ضمن مجموعه وجود دارد خاورشناس معروف پول کراوس paul kraus قصد داشت کتاب الشکوک را از روی نسخه مجلس که در آن زمان متعلق به مرحوم میرزا طاهر تنکابنی بود تحت عنوان لاتینی *Dubitationes in Galenum* بطبع برساند. متأسفانه سرگ نا بهنگام او مانع انجام این کار شد. او در جلد دوم ص ۱۷۰ از کتاب جابر بن حیان (قاهره ۱۹۴۲) خود باین موضوع اشاره کرده که مقصود او از جلد دوم رسائل فلسفی رازی که در آغاز مجلد اول بدان اشاره کرده همین کتاب بوده است. چنانکه پروفیسور دیتریش A. Dietrich استاد دانشگاه گوتینگن بمن نوشته اند نسخه ای از کتاب الشکوک رازی در کتابخانه وهبی بغدادلی استانبول بشماره ۱۴۸۸/۲۵ صفحه ۲۳۱ تا ۲۴۸ محفوظ است که ایشان از آن در کتاب « نسخه های خطی طبی در کتابخانه های خاور میانه » که در دست تألیف دارند یاد کرده اند. نسخه ای هم در کتابخانه اسکوریال مادرید تحت عنوان « فی الشکوک علی جالینوس الحکیم » موجود بوده که متأسفانه طعمه حریق گردیده و نام آن بشماره ۳۳۰ در فهرست قدیم اسکوریال مضبوط است رجوع شود به مقاله موراتا N. Morata در مجله الاندلس (مادرید ۱۹۳۴) ج ۲ ص ۱۳۴. در این مقاله به نسخه ملک ارجاع داده می شود و صفحه ۲۳ مجموعه صفحه اول شکوک است.

استدلالهای خود دراموری که بدانش پزشکی متعلق است شکوکی بر او وارد نساخته است^۱ و بسیار آشکار است که این عمل بر دلیلی برهانی^۲ استوار نیست و گویی او کوتاه دستی خود را در صناعت منطق آشکار کرده است زیرا در بسیاری از موارد بر او خرده‌هائی گرفته که مطلقاً بالفاظ راجع است بدون توجه به معانی که در آن موارد از آن الفاظ اراده شده است. ابن زهر^۳ و ابن رضوان^۴ بگشودن این شکوک عنایت گهاشته‌اند ولی من متعرض این منظور نمی‌شوم و درباره آنچه که رازی آن را شک پنداشته و همچنین آنچه را که حل شک تصور کرده سخنی نمی‌گویم زیرا همه اینها تباه ساختن وقت بدون فایده است بلکه می‌توان گفت که تباه ساختن در شرّ است زیرا هر تعصّبی در بیشتر موارد پیروی

۱ - در این مورد ابن سیمون راه اغراق را پیموده زیرا رازی فقط در آغاز کتاب الشکوک بحث از مباحث فلسفی مانند حدوث و قدم، و کون و فساد، و زمان و مکان، و خلاء و هیولی کرده است بعلم آنکه بحث در این امور در کتابهای طبی در آن روزگار معمول و متداول بوده است. بلی فقط شش سطر پایان کتاب که رازی به گفته جالینوس مبنی بر اینکه زبان یونانی بهترین زبانهاست ایراد می‌گیرد خارج از فن طب و فلسفه است.

۲ - ترجمه «ان هذا لیس بدلیل برهانی» صفت برهانی برای دلیل نظیر ظل ظلیل و رکن رکن است.

۳ - مقصود ابوالعلاء زهر بن ابی مروان متوفی ۲۵ هجری است که ابن ابی اصیبعه شرح حال او را ذکر کرده و کتابی از او بنام «حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس» یاد کرده است رجوع شود به عیون الانباء فی طبقات الاطباء (بیروت ۱۹۵۶)، ص ۵۱۹.

۴ - مقصود ابوالحسن علی بن رضوان مصری متوفی ۵۳ هجری است که ابن ابی اصیبعه نیز در ضمن شرح حال او کتاب «فی حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس» را باو نسبت می‌دهد رجوع شود به عیون الانباء، ص ۵۶۷. ابن رضوان در کتاب دیگر خود که بنام: «الکتاب النافع فی تعلیم صناعة الطب» نوشته بر محمد بن زکریای رازی خرده گرفته و ادعا کرده است که رازی اطلاع عمیقی از منطق و نجوم و طبیعیات نداشته و کتابهای جالینوس را بدرستی نفهمیده است نسخه‌ای از کتاب ابن رضوان در کتابخانه ملی قاهره تحت شماره ۸۳؛ مضبوط است و تفصیل ایراد ابن رضوان بر رازی در مقدمه خمس رسائل ابن بطلان و ابن رضوان بزبان انگلیسی بوسیله ساخت و سایر هوف آورده شده است.

هوای نفس و هر هوای جوئی شرّ محض است^۱ و من فقط شکوکی را یاد می‌کنم که در میان سخنان جالینوس برای من رخ داده و بدانش پزشکی بستگی دارد. زیرا او رهبر و پیشوای این فن^۲ است و جز در این فن پیروی و راه جوئی از گفتار او روا نیست و سبب این شکوک که برای من پیدا آمده از سه روی بیرون نیست یا بجهت اشتباهاتی است که برای گزارندگان در نقل و ترجمه کتابهای او بعربی پیش آمده و یا بجهت سهوی است که برای خود جالینوس رخ داده زیرا هیچکس از این گونه لغزش‌های بخشودنی برکنار نیست و یا آنکه سبب آن سوء فهم من است. در هر حال با ایراد دو گفتار متقابل سود علمی حاصل و محلّ شک آشکار می‌گردد و در معرض توجه خواننده درنگ مند قرار می‌گیرد و بدین وسیله حقیقت که تکیه گاه اوست بر او ظاهر می‌شود و محفوظاتش او را پریشان نمی‌گرداند و در هنگام ورود شک سرگشتگی بدو دست نمی‌دهد^۳.

۱ - ابن سیمون مانند بیشتر دانشمندان اسلامی به فلسفه رازی اعتقاد نداشته بلکه بطب او معتقد بوده است و دلیل بر این مطلب آنکه در آثار طبی خود از آثار رازی خاصه کتاب «منافع الاغذیه و دفع مضارها» بسیار نقل می‌کند. این موضوع را مایر هوف در مقاله خود درباره ابن سیمون تصریح کرده است، ص ۲۶۸ توضیح آنکه کتاب منافع الاغذیه رازی که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در مصر بطبع رسیده بوسیله دکتر عبدالعلی علوی نائینی تحت نام «بهداشت غذایی» ترجمه و در سال ۱۳۴۳ در تهران منتشر شده است. ابن سیمون در کتاب دلالة الحائرين نیز اشاره به کتاب الهیات (= فی العلم الالهی) رازی کرده و بر عقیده رازی مبنی بر اینکه در عالم وجود شرّ بیش از خیر است خرده گرفته است. رجوع شود به ص ۴۴۱ دلالة الحائرين ترجمه پینس.

۲ - چنانکه پیش از این اشاره شد جالینوس در اسلام خداوند طب محسوب شده است و همیشه از او و بقراط بعنوان نمونه طبیب کامل یاد گردیده ابوالعلاء سعری در کتاب الاستغفار خود این دورا چنین ستوده است:

سقیّاً ورعیّاً لجالینوس من رجل
ورھط بقراط غاضوا بعد اوزادوا
فکل ما أصلوه غیر منتقض
به استغاث اولو سقم و عواد
(عیون الانباء ص ۱۳۰).

۳ - اعتذار ابن سیمون حاکی از فروتنی و خضوع علمی اوست که شیوه دانشمندان بوده است. رازی نیز در آغاز شکوک خود بهمین کیفیت اعتذار جستاده است.

موسی^۱ می‌گوید: گفتار فیاسوفان بسیار آشکاراست که گفته‌اند همچنانکه تن را صحت و بیماری است نفس نیز صحت و بیماری دارد و بیماری‌های نفس و صحت آن که بدان اشارت نموده‌اند در افکار و اخلاق پدیداراست و این بدون شکک خاصه آدمی است و بدین جهت من افکار نادرست و اخلاق پست را بنا بر اختلاف انواع آن بیماری انسانی می‌نامم. از جمله این بیماری‌های انسانی یک بیماری همگانی است که شاید در طی مدتی دراز فقط افراد معدودی بتوانند از آن برکنار بمانند و این بیماری که مانند سایر بیماری‌های جسمی و روانی در میان مردم بیشی و کمی دارد عبارتست از اینکه هر شخصی از مردم خود را کامل‌تر از آنچه که هست می‌پندارد و آرزو مند است که بدون رنج و سختی بکمال بالاتری فزونی یابد. بخاطر این بیماری عام است که ما اشخاص ماهر و بزرگی را می‌یابیم که یکی از دانشهای فلسفی نظری یا عملی و یا یکی از علوم وضعی (= نقلی) را فرا گرفته و در آن بغایت مهارت رسیده‌اند و سپس آنان در علمی که در آن استوارند و همچنین علوم دیگری که ابدًا آن را نمی‌دانند و یا کم می‌دانند بسخن می‌پردازند و در این علوم هم مانند آن علمی که در آن چیزه دست‌اند اظهار دانندگی می‌کنند خاصه آنکه اگر سعادت پنداری برای ایشان پیدا آمده باشد و با چشم ریاست و برتری نگر بسته گردند که در این صورت هر چه بگویند باده قبول تلقی می‌شود و در رد و اعتراض بر آن سخنی ایراد نمی‌گردد. زیرا هرگاه این سعادت‌های گمان آمیز پیش آید و نیرو گیرد این بیماری جایگیر تر و درمان آن دشوار تر می‌گردد و دارنده آن به بیهوده گوئی می‌پردازد و بر حسب پندارهای نادرست و حالات گوناگون و پرسش‌هایی که از او می‌شود پاسخ از پیش خود می‌دهد زیرا نمی‌خواهد بپذیرد که چیزهایی هم هست که او نمی‌داند. این بیماری در برخی از مردم چنان استوار می‌گردد که تا این اندازه هم بسنده نمی‌کند بلکه می‌کوشد تا آشکار سازد که آن علمی که خود نیکو نمی‌داند ناسودمند و غیر مورد نیاز است و هیچ علمی جز آن علم که او آن را خوب می‌داند سزاوار نبود ساختن عمر در آن نیست. خواه آن علم از علوم فلسفی باشد یا وضعی و بسیاری از مردم علمی را رد کرده‌اند که خود آنرا نیکو نمی‌دانسته‌اند. سخن کوتاه آنکه دامنه این بیماری برستی پهناور است و اگر

با دیده انصاف بسخنان اینگونه افراد نگریسته شود اندازه این بیماری و اینکه این بیمار بسلامتی نزدیک تراست یا بسختی مرض آشکار می گردد .

این جالینوس طبیب است که به این بیماری که همپایگان علمی او نیز بدان دچار شده اند مبتلا گردیده است زیرا این مرد در علم پزشکی جداً مهارت کامل پیدا کرد ، بیش از هر کس که ما خبر او را شنیده ایم و یاسخن او را دیده ایم^۱ و همچنین او در علم تشریح پیروزیهائی بدست آورد^۲ و در مباحث^۳ افعال اعضا و منافع^۳ و خلقت آنها و احوال نبض^۴ برای او

۱ - ابن بسیمون مقام علمی جالینوس را قبول داشته و در آثار طبی خود از آثار او استفاده کرده است و حتی در کتاب فلسفی خود یعنی دلالة الحائرين از او نقل قول می کند و به گفته او استشهاد می جوید . رجوع شود به دلالة الحائرين ، ص ۲۱۴ و ۲۵۲ . و نیز در یکی از کتابهای خود (Prique Mosheh) می گوید من بشما نصیحت می کنم که بآراء و اندیشه ها بانظر انتقادی بنگرید هر چند دارندة آن صاحب قدرت علمی باشد همچون جالینوس رجوع شود به مقاله سارتن ، ص ۸۹ .

۲ - حنین بن اسحق در رساله خود کتابهای زیر را در علم تشریح از جالینوس که بزبان عربی ترجمه شده است آورده است :

فی علاج التشریح ، فی اختصار کتاب مارینس فی التشریح ، فی اختصار کتاب لوقس فی التشریح ، فیما وقع من الاختلاف فی التشریح ، فی تشریح الحيوان الميت ، فی تشریح الحيوان الحي ، فی علم بقراط بالتشریح ، فی علم ارسطراطس فی التشریح ، فیما لم يعلم لوقس من امر التشریح ، فی تشریح الرحم ، فی تشریح آلات الصوت ، فی تشریح العين . رجوع شود به رساله حنین صفحه های ۱۹ تا ۲۳ و مایهوف شماره های ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۵ و کتابهای دیگری هم هست که بنام تشریح نیست ولی در آن بحث از تشریح رفته است . کتاب فی علاج التشریح یا فی عمل التشریح او که در لاتینی از آن به : *De anatomicis administrationibus* تعبیر می شود بضمیمه ترجمه آلمانی آن در سال ۱۹۰۶ بوسیله ماکس سیمون Max Simon در لایپزیک در دو مجلد بچاپ رسیده است . جالینوس در کتاب فوق (متن عربی ، ج ۱ ، ص ۱۳۵) می گوید وقتی نوشتن کتاب عمل التشریح نزدیک پایان یافتن رسیده بود حریق عظیم در هیکل ایرینی (= معبد صلح) روی داد که آن کتاب و کتابهای دیگر من در آن طعمه آتش گردید فقط آنچه را که بمردم داده بودم تا بنویسند از آن بلیه برکنار ماند و از این کتاب یازده مقاله ←

و همزمانانش مطالبی آشکار گشت که در زمان ارسطو بر کسی آشکار نبود. بدون شک او یعنی جالینوس در ریاضیات ورزیده گشته و منطق خوانده^۱ و کتابهای ارسطو را در طبیعیات و الهیات مطالعه کرده است و او در همه اینها کوتاه دست است. تندى ذهن و تیزی هوشی که او در طب مصروف ساخته و بدان احوال نبض و تشریح و منافع و افعال اعضا را درست تر از آنچه ارسطو در کتابش یاد کرده است دریافته او را بر انگیخت بر اینکه سخن از اموری بگوید که در آن برستی کم مایه است و حتی چیره دستان در آن اختلاف دارند و چنانکه دانی او در منطق برد ارسطو پرداخته و در الهیات و طبیعیات همچون سخن او

« در دست مردم داشتم لذا ناچار شدم بقیه را دوباره بنویسم. دانشمندان اسلامی به تفسیر و شرح مقالات جالینوس در تشریح پرداخته اند از جمله ابوالفرج عبداللّه الطیب ستوفی ۴۳ هـ که نسخه ای از تفسیر او هم اکنون در کتابخانه شخصی حاج شیخ علی علموی موجود است رجوع شود به: نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (تهران؛ ۱۳۴) دفتر چهارم ص ۴۲۸. ۳ - اشاره است به کتاب «فی منافع الاعضاء» جالینوس که پس ازین درباره آن توضیح داده می شود. ۴ - حنین در رساله خود کتابهای زیر را درباره نبض از جالینوس یاد کرده است: فی النبض، فی الحاجة الی النبض، جمله کتابه الکبیر فی النبض، فی النبض یناقض ارخیحانوس. رساله حنین صفحه های ۱۳، ۲۵، ۳۳، ۳۳ و مایرهوف شماره های ۱۶، ۴۱، ۶۶، ۶۷. در کتابخانه ایا صوفیه کتابی بنام «النبض الصغیر» از جالینوس ترجمه حنین بشماره ۳۵۸۸ موجود است.

۱ - حنین کتابهای زیر را در منطق از جالینوس ذکر کرده است: فی البرهان، فی القیاسات الوضعیة، فی المدخل الی المنطق، فی عدد المقاییس، تفسیر کتاب الثانی من کتب ارسطوطالیس الذی یسمى باریمانیا. رساله حنین صفحه های ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۱، ۵۱ و مایرهوف شماره های ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸ از کتابهای منطقی او فقط متن یونانی «فی المدخل الی المنطق» بدست آمده است یعنی در سال ۱۸۴۴ دانشمندی بنام سینویداس میناس Minoidas Mynas آن را در یکی از دیرهای Mt. Athos یافت و در همان سال آن را منتشر ساخت. این کتاب در سال ۱۸۹۶ نیز در لایپزیک بچاپ رسید و ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان: Galen's Institutio Logica با مقدمه و ترجمه و تفسیر بوسیله: John Spangler Kieffer در سال ۱۹۶۴ در بالتیمور Baltimore چاپ و منتشر گشته است.

در «فیما یعتقده رایا لنفسه»^۱ و همچنین درباره حرکت و زمان و مکان و محرک اول^۲ سخن گفته است و در همه اینها مطالبی ابراز داشته که بر اهل آن خوبی هویدا است و بانجا منتهی می‌گردد که کتاب مشهور خود را «در آراء بقراط و افلاطون»^۳ و کتاب

۱ - حنین گوید کتاب او «فیما یعتقده رایا» دارای یک مقاله است که او در آن دانستنی‌ها و ندانستنی‌ها را ذکر کرده است. رساله حنین ص ۴۶ مایرهوف شماره ۱۱۳ این کتاب در دسترس محمد بن زکریای رازی بوده و او عقیده جالینوس سببی بر توقف و تعحیر در حدوث و قدم عالم را از این کتاب نقل کرده است. رجوع شود به کتاب الشکوک ص ۲ و ۳.

۲ - حنین کتابی از او بنام «فی ان المحرک الاول لایتحرک» یاد کرده است. رساله ص ۵۱ مایرهوف شماره ۱۲۵؛ جالینوس در این کتاب بردگفته ارسطو که هر متحرکی بوسیله محرکی حرکت می‌پذیرد پرداخته و این کتاب بوسیله اسکندر افرودیسی رد شده است. ابن ابی اصیبه از آن بدین عنوان یاد کرده است: «مقالة فی الرد علی جالینوس فیما طعن علی قول ارسطو طالیس ان کل ما یتحرک فانما یتحرک عن محرک» عیون الانباء، ص ۱۰۷؛ ابوریحان بیرونی می‌گوید: «اسکندر افرودیسی می‌گوید که ارسطو در کتاب سماع طبیعی استدلال نموده که هر متحرکی بوسیله محرکی حرکت درمی‌آید و جالینوس در توجیه آن می‌گوید که ارسطو آن را بیان نتوانسته است بکند تا چه رسد بآنکه آن را سبب سازد» تحقیق ساله‌مند، ص ۱۶۴.

۳ - حنین می‌گوید که کتاب او «فی آراء بقراط و افلاطون» شامل ده مقاله است و غرض جالینوس اینست که بیان کند که عقیده افلاطون در بیشتر موارد موافق بقراط است و از او اخذ کرده است و ارسطو که بمخالفت آن دو برخاسته خطا کرده است. رساله ص ۲۶ مایرهوف شماره ۴۶. توضیح آنکه جالینوس بهمان پاید که بقراط را در تفسیرها و شرح‌های متعدد خود ستوده و احترام گذاشته افلاطون را نیز گرامی داشته است و دایل بر این مطلب اینکه او کتابهای بسیاری از افلاطون را شرح و تفسیر کرده است. حنین دو کتاب یکی تحت نام: «فیما ذکره افلاطون فی کتابه المعروف بطیماوس من علم الطب» و دیگری بنام «جوامع کتب افلاطون» رساله ص ۵۰ و مایرهوف شماره ۱۲۲ و ۱۲۴. کتاب دوم دارای چهار مقاله است که در هر یک کتابهای مختلف افلاطون تلخیص شده است و کتاب «جوامع طیماوس فی العلم الطبيعي» در مقاله سوم این کتاب است. متن عربی این کتاب بضمیمه ترجمه لاتینی آن بوسیله پول کراوس و ریچارد والزر R. Walzer تحت نام: *Galenii Conpendium Timaei Platonis* در سال ۱۹۵۱ در لندن بچاپ رسیده است و جورج سارتن مقاله‌ای درباره کتاب فوق نوشته که در مجله ایزیس ج ۴۴؛ سال ۱۹۵۲ صفحه ۵۷ چاپ شده است.

«منی» را تألیف کرده که مشتمل ایرادات بر ارسطو است. همچنین او کتاب خود را «در برهان»^۲ نوشته و پنداشته است که پزشک تا آن را نداند بپایه کمال نمی‌رسد و آن کتاب برستی برای پزشک سودمند است. او در این کتاب بر قیاسهائی که در برهان مورد نیاز است اکتفا کرده بگمان اینکه آن قیاس‌ها در طب و غیر طب مفید است و قیاس‌های دیگر را حذف نموده است در حالیکه قیاسهائی که او یاد کرده است اصلاً قیاسهائی برهان نیست و قیاسهائی را که در صناعت طب نافع است یاد نکرده. بدین گمان که نیازی بدانها نیست و ارسطو و دیگران که بآنها اشتغال ورزیده‌اند عمر خود را تباه ساخته‌اند. ابونصر فارابی همه این‌ها را بیان کرده و گفته است که او (= جالینوس) قیاسهائی ممکنه و قیاسهائی مختلطه را حذف و بر قیاسهائی مطلقه که عبارت از وجودیه است اقتضار کرده است، در حالیکه توجه باین امر نداشته که قیاسهائی برهانی ضروریه‌اند نه وجودیه و آنچه که در طب و در بیشتر

۱ - حنین سی‌گویی که کتاب او «فی‌المنی» دارای دو مقاله است و مقصود او در این کتاب اینست که آنچه جمیع اعضاء بدن از آن بوجود می‌آید خون نیست چنانکه ارسطو گمان کرده است بلکه جمیع اعضاء اصلیه که اعضاء سفیداند از منی بوجود می‌آید و فقط گوشت سرخ است که از خون بوجود می‌آید. رساله ص ۳۲. مایرهوف شماره ۶۲. رازی در کتاب «مقالة فیما بعد الطبیعه» اشاره به قول بقراط و ارسطو و جالینوس و انباز قلس در باره منی کرده است. رجوع شود به رسائل فلسفیه (قاهره ۱۹۳۹)، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷، و همچنین در کتاب الشکوک ص ۲۳.

۲ - حنین سی‌گویی این کتاب دارای پانزده مقاله است و جالینوس سی خواهد در آن بیان کند که از چه راه می‌توان آنچه را که بضرورت آشکار می‌گردد تبیین نمود و منظور ارسطو هم از کتاب چهارم خود در منطق همین بوده است و تا کنون کسی نسخه‌ای کامل از آن را بزبان یونانی نیافته است و جبریل (= جبرئیل بن بختیشوع) بسیار در بدست آوردن آن کوشش کرد و خود برای یافتن آن اطراف عراق و شام و فلسطین و مصر را کاوش کردم تا آنکه با سکندریه رسیدم و فقط نیمی از آن را در دمشق یافتیم. رساله ص ۴۸، مایرهوف شماره ۱۱۵. محمد بن زکریای رازی در شکوک خود بر جالینوس از کتاب البرهان آغاز می‌کند و درباره آن سی‌گویی: «اذ کان أجل الكتب عندی وأنفعها بعد كتب الله المنزلة» کتاب الشکوک ص ۲.

از فنون دیگر سودمند است قیاسهای ممکنه و مختلطه است. اکنون نصّ گفتار ابونصر را در این باره بشنو. او در شرح بزرگ خود بر کتاب قیاس^۱ آن گاه که به بیان مقدماتی خود درباره^۲ ممکن و قیاسهای ممکنه می پردازد می گوید: «سخن درباره^۳ این موضوع چنان نیست که جالینوس متطبب^۴ پنداشته است زیرا او در کتاب خود که آن را کتاب برهان نامیده گفته است که نظر در ممکن و قیاسهایی که از آن برمی آید زائد است. در حالیکه جالینوس متطبب از هر کس سزاوارتر بوده که قیاسهای ممکنه را مورد نظر گیرد، بلکه بر او لازم بود که بیشتر توجه خود را در کتابی که آن را کتاب برهان نامیده بر قیاسهای ممکنه مصروف بدارد. زیرا او چنین پنداشته که کتاب برهان را برای این تألیف کرده تا در فن طب سودمند

- ۱ - ابونصر محمد بن طرخان الفارابی ستوفی ۳۳۹ فیلسوف معروف کتابی داشته که فقط از آن بعنوان «شرح القیاس له وهوالکبیر» یاد می کنند. تاریخ الحکما (لایپزیک ۱۹۰۳)، ص ۲۷۹.
- ۲ - کلمه «متطبب» و «طیب» هر چند متقارب المعنی اند ولی از طیب معنی بیشتری اراده می شود این رضوان در یکی از رساله های خود که به این بطلان نوشته است از قول جالینوس نقل کرده که گفته: طیب باید فیلسوف کامل باشد و کسی که باین درجه نرسد او را متطبب باید خواند نه طیب. خمس رسائل ص ۴۰. و حدیث زیر از حضرت رسول نقل شده که «من تطیب ولم یعلم منه طب قبل ذلک فهو ضامن» معالم القربة فی احکام الحسبة ابن الاخوة (کمبریج ۱۹۳۷)، ص ۱۶۶ و نیز جاحظ (الحيوان) ج ۷ ص ۱۵۱ از قول ابن اعرابی که چشم کور شده خود را سرثیت گفته این بیت را نقل کرده است:

لقد طفت شرقی البلاد وغربها فأعيا علی الطب والتمطبب

از دو مورد فوق غیر مستقیم استنباط می شود که «متطبب» طیب کامل نیست و این نکته باید یاد شود که همچنانکه کلمه «فیلسوف» بمعنی دوستدار حکمت بجای «سوفیست» بمعنی حکیم بجهت فروتنی برگزیده شد دانشمندان بزرگ هم خود را «متطبب» خوانده اند بجهت تواضع و دلیل این مطلب آنکه ابن سینا نسخه ای از فرق الطب جالینوس را در اختیار داشته و در پشت آن از خود بعنوان «متطبب» یاد می کند این نسخه در کتابخانه پاریس بشماره ۲۸۵۹ موجود است. رجوع شود به مقاله مرحوم قزوینی تحت عنوان: نمونه از خط شیخ رئیس ابوعلی سینا. مجله آینده، سال ۱۳۰۶، ج ۲، ص ۹۰۵. بنا بر این بکار بردن این کلمه بوسیله فارابی درباره جالینوس خالی از اراده تحقیر نیست.

افتد و قیاسهائی که طبیب در استنباط صناعت طبّ بکار می برد و همچنین قیاسهائی که در شناسائی بیماریهای پنهانی و سبب های آنها در هر یک از کسانی که مورد درمان قرار می گیرند استعمال می شود همه قیاسهای ممکنه است و هیچ یک از آنها ضروریه نیست مگر موارد شاذّ و نادری که بیرون از صناعت طب است . بنا بر این بر او لازم بود که در کتاب برهان خود فقط از اشکال قیاس های ممکنه سخن گوید نه وجودیه ؛ و اگر در کتاب خود بدان جهت بر اشکال وجودیه اقتصار کرده است که فقط آنچه را که در برهان مفید واقع می شود یاد کرده باشد باو ایراد می شود که اشکال وجودیه معدّ بسوی براهین نیست زیرا برهان از این ماده بدست نمی آید بلکه فقط از اشکال اضطراریه تشکیل می شود « سخن ابونصر بیابان رسید . و آنجا که ارسطو در تبیین قیاسهای مختلطه از ممکنه و مطلقه سخن رانده ابونصر در شرح سخن او چنین گفته است : « این باب برستی سودمند است و از باب ممکنه صرفه سودمند تر است زیرا این باب در همه فنون عملی خاصه در استنباط امور جزئی آینده خواه بوجود آید یا نه . در طب و در کشاورزی و در کشتی رانی و در تدبیر مدُن و در خطابه و در مشهورات و در هر چیزی که تصرف در آن رواست و نیازمند به شناسائی پیشین است بکار می رود . و آنچه که در کتاب بقراط طبیب « فی تقدمة المعرفة »^۱ و کتابهای مانند آن آمده همه آنها به این گونه از قیاسها بازگشت می کند » سخن ابونصر بیابان رسید^۲ در آن درنگ بنمای . و شگفت ترین سخن او آنکه او

۱ - کتاب تقدمة المعرفة بقراط مورد توجه جالینوس بوده است چنانکه او دو کتاب یکی بنام « تفسیر کتاب تقدمة المعرفة » و دیگری بنام « فی نوادر تقدمة المعرفة » نوشته است رساله حنین ص ۴۰ و ۳۴ و مایر هوف شماره های ۹۱ و ۶۹ . و منظور از تقدمة المعرفة آگاهی های پیشین است که پزشک باید از بیماریها داشته باشد . رجوع شود به : فردوس الحکمة علمی بن ربن طبری ، ص ۲۲۸ و ۳۱۳ .

۲ - فارابی در شرح خود به « کتاب العبارة » ارسطو پس از آنکه منظور ارسطورا از تکثیر قیاسهائی که مقدمات آنها ممکنه یا وجودیه یا ضروریه است بیان می کند بدفاع از ارسطو می پردازد که این تکثیر بدون فایده نیست و پس از تفصیل این مطلب می گوید : « فلذا کم یزول ما قاله جالینوسی الطبیب فی کتابه فی البرهان أن ارسطوطاليس کثر فی کتابه فی القیاس فی الممكنات والوجودية فیما لا ینتفع به » و سپس این موضوع را مستدلا روشن می سازد رجوع شود به : شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة (بیروت ۱۹۶۰) ، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ .

در همه کتابهای خود در ستایش منطق داد سخن می‌دهد و می‌گوید که آفت طبیبان معاصر او و علت تقصیر آنان ناآشنائی آنان به منطق است، و علت مهارت او اینست که به منطق متأدب شده است^۱ و همیشه می‌خواهد نیاز پزشک را به منطق آشکار سازد، ولی وقتی خود آن کتاب را تألیف کرده نه تنها حتی یک قسم از اقسام قیاسهای ممکنه و مختلطه را که فقط آنها در طب سودمند هستند یاد نکرده بلکه گفته است که اینها اصلاً مورد نیاز نیستند. کسی شک ندارد در اینکه جالینوس کتابهای ارسطورا در منطق خوانده و بیشتر از آنانکه در پایه فرودین او هستند آنها را دریافته ولی بجهت آن بیماری عام که ما درباره آن سخن گفتیم پنداشته است که علم منطق و سایر علوم نظری را مانند علم طب فهمیده است و مهارت او در آن علوم همچون مهارت اوست در علم طب. و در نتیجه مورد این عوارض قرار گرفته است. او در این حد هم نایستاده بلکه از شدت التذاذ او از آنچه برای او از برخی منافع اعضا حاصل شده ادعای پیغمبری کرده و گفته است که فرشته‌ای با او از سوی خداوند فرود آمده و او را چنین آموخته و چنان فرمان داده است، و کاش در همین پایه توقف می‌نمود و خود را در سلاک پیغامبران - بر آنان سلام باد - منتظم می‌ساخت و بر آنان خرده

۱ - جالینوس در کتاب «التجربة الطبیة» خود (رسالة حنین ص ۶؛ و سایر هوف شماره ۱۰۹) آنجا که از طرف اصحاب قیاس و مکتب قیاس Dogmatism برد اصحاب تجارب و مکتب تجربه Empirical می‌پردازد می‌گوید که آنان چیزی را که چندبار دیده‌اند تجربه می‌خوانند و اعتراف دارند بر اینکه یکبار دیدن صناعی نیست (= حجیت علمی ندارد) بنابراین آنچه که از غیر صناعی ترکیب شود نیز غیر صناعی است ولی آنان این برهن ما را نمی‌پذیرند زیرا آنان خود اقرار دارند که از تعالیم (علوم نظری) اجتناب می‌ورزند و فرار می‌کنند و علم منطق یکی از آنهاست. کتاب تجربه طبی جالینوس بوسیله حنین ابن اسحق از یونانی بسریانی و بوسیله حبیش از سریانی عبری ترجمه شده است متن عربی این کتاب بضمیمه ترجمه انگلیسی آن بوسیله ریچارد والزر R. Walzer در سال ۱۹۴۴ در اکسفورد چاپ شده است. پروفیسور فرانز رزنتال F. Rosental استاد دانشگاه ییل Yale مقاله‌ای تحقیقی درباره کتاب فوق نوشته که در مجله ایزیس سال ۱۹۴۵، شماره ۳۶، ص ۲۵۱ تا ۲۵۵ چاپ شده است.

نمی‌گرفت ولی او چنین نکرد بلکه خود ناشناسی او او را بدانجا کشانید که خود را باموسی^۱ علیه‌السلام مقایسه کند و به خود نسبت کمال دهد و به موسی^۱ علیه‌السلام نسبت جهل روا دارد - خداوند بالاتر است از گفتارهای نادانان - بدین جهت بر من نیکو آمد که عین سخن او را بسمع تو رسانم - که نقل کننده کفر کافر نیست - و او را رد کنم نه چنان ردی که در خور چنان گناه بزرگی باشد. زیرا موسی^۱ در نزد او چنان نیست که در نزد ما گروه متشرعان است، بلکه در این رد آشکار می‌سازم که جهالتی را که او نسبت به پیغامبر ما موسی^۱ - بر او سلام باد - داده است بر او وارد نیست و جالینوس خود در حقیقت جاهل است، و سخن خود را میان آن دو چنان می‌نهم که گویی میان دو دانشمند که یکی از آنان کامل‌تر از دیگری است سخن می‌گویم نه مانند کسی که پیغمبری بزرگ را بر مردی متطبب برتری دهد زیرا این روش منصفانه بنظر می‌آید. اکنون می‌گویم: جالینوس هنگامی که در گفتار یازدهم از کتاب «منافع الاعضاء» آغاز کرده است به بیان فایده در اینکه موی ابروان مانند موی سردراز و آویزان نمی‌شود و موی مژگان راست می‌ایستد و دراز نمی‌شود سخنی گفته است که نص آن اینست: «می‌گوئیم که آفریننده باین موی فرمان داده است که همه اوقات بیک اندازه بماند و بیش از این دراز نگردد و موی این فرمان را پذیرفته و اطاعت نموده، و بآنچه بآن فرمان داده شده مخالفت نورزیده است، یا بعلت فزع و ترس از مخالفت فرمان خدای و یا بجهت مجامله و استحیاء از خداوند که او را چنین فرمان داده است، و یا اینکه خود موی هم می‌داند که این اطاعت برای او بهتر و مناسب‌تر است. موسی^۱ هم عقیده‌اش در اشیاء طبیعی همین است و این رأی هر چند نزد من ستوده‌تر و بهتر است که بدان تمسک جسته‌شود از رأی اپیکور، ولی نیکوتر آنکه از پذیرفتن هر دو رأی خودداری گردد و این

۱ - این کتاب دارای هفده مقاله است اول و دوم در حکمت خداوند در اتقان آفرینش دست، سوم در اتقان آفرینش پا، چهارم و پنجم حکمت او در آلات غذا، ششم و هفتم درباره آلات تنفس، هشتم و نهم درباره سر، دهم درباره دو چشم، یازدهم چیزهای دیگر صورت الخ رساله حنین ۲۷ و مایرهوف شماره ۴۹.

اندیشه نگاه داشته شود که خدای تعالی مبدء آفرینش آفریننده است چنانکه موسی^۱ علیه السلام گفته است و مبدء بر ماده‌ای که آفریدگان از آن آفریده شده فزونی دارد و آفریننده ما موی مژگان و موی ابروان را چنان قرار داده که باید بیک اندازه از درازی بماند زیرا این انسب و اصلح بوده است. و چون دانسته است که این نوع موی سزاوار است که بر این کیفیت نهاده شود زیر موی مژگان جرمی سخت مانند غضروف قرار داده که در طول پلکها کشش می‌یابد، و در زیر موی ابروان پوستی سخت گسترده که پیوسته به غضروف ابروان است^۱. در باقی ماندن این موی بیک اندازه از درازی کافی نیست باینکه آفریننده بخواهد که چنین باشد همچنانکه اگر او بخواهد که بیک دفعه سنگی را تبدیل بانسانی کند بدون اینکه سنگ تغییر مناسب با این تبدیل را بپذیرد ممکن نیست. و تفاوت میان ایمان موسی^۱ علیه السلام و ایمان ما و افلاطون و سایر یونانیان اینست که موسی^۱ می‌پندارد که فقط مشیت خداوند کافی است که ماده را بیاراید و آماده سازد و سپس آن ماده آراسته و آماده بر جای می‌شود، و این برای آنست که او همه چیزها را نزد خداوند ممکن می‌داند و اینکه خدا اگر بخواهد بیک دفعه اسب یا گاوی را از خاکستر بیافریند می‌تواند^۲ ولی ما این را نمی‌پذیریم بلکه می‌گوئیم برخی از چیزها ذاتاً ناممکن هستند و این چیزها را خدا هم اصلاً

۱ - نظیر این استدلال را جالینوس در موارد مختلف از کتاب منافع الاعضاء کرده است از جمله گوید: شکی نیست که پا کوچک و پائین ترین اندام حیوان است و خورشید بزرگترین و شکوه مندترین چیز جهان می‌باشد باید دقت شود که خورشید در کجا جای گرفته و پا در کجا قرار یافته است خورشید در میان ستارگان بسیار قرار گرفته و پا در پائین ترین جای بدن جای یافته است اگر جای هر کدام را تغییر یافته فرض کنیم چه نتایج نادرستی بر آن مترتب می‌گردد. او سپس توالی فاسد تغییر یافتن خورشید از جای خود را ذکر می‌کند. رجوع شود به ص ۱۵ کتاب: *Greek Medicine* تألیف آرتور بروک A. J. Brock که در سال ۱۹۲۹ در لندن چاپ شده است.

۲ - بحت درباره قدرت خداوند و اینکه او قادر بر ممتنعات است در میان متکلمان اسلامی زیاد دیده می‌شود از جمله اشعری از قول ابن راوندی نقل می‌کند که برخی از کسانی که خرد را موحد می‌دانند معتقدند که توحید موحد کامل نمی‌گردد مگر اینکه خداوند را ←

نمی‌خواهد که بوجود آیند، بلکه او می‌خواهد که چیزهای ممکن موجود شوند و از میان ممکنات هم بهتر و مناسب‌تر و برتر را برمی‌گزیند و بدین سبب چون برای موی مژگان و ابروان مناسب‌تر و بهتر این بود که پیوسته و همیشه بر همین اندازه از درازی و بر همین شماره باقی ماند ما نمی‌توانیم بگوئیم دربارهٔ این موی که خدا خواست که او بر این منوال باشد و او از همان ساعت بر آنچه که خدا خواست گردید، زیرا اگر خدا هزار بار می‌خواست که موی بر چنین حال باشد هرگز میسر نمی‌شد پس از آنکه منشأ آنرا از پوستی مرطوب قرار داده‌بوده. جز اینکه اگر او ریشه‌های مورا در جرمی سخت نشانده بود با وجود اختیار فراوان او، راست و ایستاده نمی‌ماند. و چون چنین است سخن درست آنست که خداوند دو امر را انجام داده‌است، یکی اختیار بهترین و مناسب‌ترین حالات را برای آنچه که می‌کند، و دیگری اختیار مادهٔ مناسب. بدین جهت چون مناسب‌تر و بهتر برای موی مژگان این بود که راست و ایستاده باشد و بریک حال در اندازهٔ درازی و در شماره باقی ماند نشان‌دهنده گاه و میانین جای آنرا در جسمی سخت قرار داد، و اگر آنرا در جسمی سست می‌نشانند او از موسی نادان‌تر بود، و از سپه سالار ناتوانی که پایهٔ بارهٔ شهر یا دژ خود را بر زمینی سست و بآب فرورفته می‌نهد جاهل‌تر. و همچنین بقاء و دوام موی ابروان بر یک

موصوف سازد بقدرت بر جمع میان سرگ و زندگی و حرکت و سکون و جای دادن جسمی را در مکان واحد در یک زمان و تبدیل کردن واحد تقسیم ناپذیر را به هزار و هزار را بواحد بدون افزون کردن یا کم کردن و جادادن دنیا را در تخم مرغی در حالیکه هر دو به بزرگی و کوچکی خود باقی بمانند. رجوع شود به مقالات الاسلامیین. اشعری (چاپ دوم ویسبادن ۱۹۶۳)، ص ۵۷۲. ابو منصور ماتریدی سمرقندی نیز اشاره باین مبحث کرده و گوید: کسانی که قدرت خداوند را می‌خواهند انکار کنند متمسک باین گونه شبهات می‌شوند و این خود سفسطه است. و سپس او جواب این شبهات را داده. رجوع شود به: کتاب التوحید (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج شمارهٔ Add 3651)، ص ۱۲۸.

۱ - جاحظ با انواع ممکن و ممتنع و نیز فرق میان مجال و ممتنع و آنچه که از خدا مجال است و آنچه که از خلق مجال است اشاره کرده است. رجوع شود به: کتاب الحيوان ج ۳ ص ۳۷۵.

حال در نتیجه ماده مناسب است که او برگزیده است» سخن جالینوس پایان رسید .

موسی می گوید : هرگاه مردی متفلسف ، آشنا بقواعد شریعت های مشهور زمان ما ، در این سخن بنگرد اشتباه این مرد برایش آشکار می شود زیرا همه سخنان او نه بنابر رأی اهل شرع درست می آید و نه بر عقیدت اهل فلسفه . زیرا قواعد هر دو یعنی شرع و فلسفه نزد جالینوس نامحصل و ناروشن است و او از اموری سخن می گوید که از اصول آن نا آگاه است چنانکه اکنون من آنرا بیان می کنم . او در این سخن که من آنرا یاد کردم چهار رأی را بموسی علیه السلام نسبت داده که یکی از آنها از موسی است و سه دیگر از موسی نیست ولی جالینوس بعلمت کمی تحصیل و نا آگاهی او از هر چه که بیرون از طب است پنداشته که آراء چهارگانه را که او یاد کرده یکی است . و من می گویم این یک رأی که از موسی است - چنانکه جالینوس یاد کرده - فرعی است که تابع اصل و پایه شریعت او و شریعت جدش ابراهیم - بر آن دو سلام باد - می باشد . بنابراین گفتار او نه آشفته و نه متناقض است بلکه اصول و فروع آن استوار است . تمامی این سخن را که جالینوس از خود یاد کرد و گفت که اینست ایمان او لازمه اصل اعتقاد او نیست ، بلکه لازمه اعتقاد غیر اوست پس گفتار او آشفته شده و فروع آن بر اصول استوار نگردیده است . اکنون بگزارش آراء چهارگانه ای که در این سخن بموسی علیه السلام نسبت داده آغاز می کنم .

نخست آنکه گفت : « خداوند موسی ابرو را زافرا مان داد تا دراز نگر دد و او پذیرفت » او می گوید اینست رأی موسی در اشیاء طبیعی ، و حال آنکه این رأی موسی نیست و نزد موسی خداوند جز به ارباب خرد امر و نهی نمی کند . دوم آنکه گفت : « موسی معتقد است که همه اشیاء نزد خداوند ممکن است » . این نیز رأی موسی نیست بلکه رأی او اینست که خداوند به توانائی بر ممتنعات موصوف نمی گردد و جالینوس با تحریف نمودن آن از موضع اختلاف آگاه نگشته است زیرا موسی چیزهایی را ممکن می داند که دیگران آنرا ممنوع می پندارند و اختلاف در این چیزها فرعی است که از اختلاف در اصول پدید آمده است و جالینوس عنایتی بان ندارد و آنرا در نمی یابد و فقط بحث را در هم می آمیزد . سوم آنکه

گفت: «موسیٰ معتقد است که اگر خداوند بخواهد می‌تواند از خاکستر اسبی یا گاوی بیک دومه بیافریند» این درست است که رأی موسیٰ است ولی این فرعی است مبتنی بر اصلی که او اصالت آن را پایه نهاده است چنانکه ما بزودی آن را بیان می‌کنیم. چهارم آنکه گفت: «موسیٰ معتقد است که خداوند ماده مناسب با صفاتی معین برای آنچه که می‌خواهد خلق کند بر نمی‌گزیند آنچنان که یاد شد از برگزیدن جسم غضروفی در زیر مژگان» و حال آنکه موسیٰ علیه السلام مخالف این نیست و تصریح به نظر آن کرده که خداوند کار عبث و اتفاقی انجام نمی‌دهد و هر چه را که آفریده برستی نیکوست و خلقت آن توأم با عدل و داد است، آنچنانکه من در آنجا که سخن از اصول دین گفته‌ام بیان کرده‌ام. پس از این مجمل ضرورت دانسته می‌شود که طبقه عنیه^۱ چشم بخاطر ابصار گود و استخوانها بخاطر تکیه نهادن بر آنها سخت و خشک شده است، و همچنین است هر چه که در اجسام حیوان بلکه هر چه در عالم وجود است چنانکه پیغامبران پس از موسیٰ علیه السلام گفته‌اند که هر چه را که خداوند آفریده از روی حکمت بوده است^۲. جالینوس فقط این یک امر را از آراء موسیٰ فهمیده که یک چیز بیک دفعت بر غیر مجرای طبیعی بوجود آید چنانکه عصا تبدیل بازدها و خاک تبدیل به شیشی گردد و همچنین به نزد او امکان دارد که خاکستر بیک دفعت تبدیل باسبی یا گاوی شود. این درست است که رأی موسیٰ است ولی همه

۱ - عنیه طبقه پنجم چشم است. توضیح آنکه در طب اسلامی چشم دارای هفت طبقه بنا سببای زیر دانسته شده: الصابیه، المشیمیه، الشبکیه، العنکبوتیه، العنیه، الثرنیه، الملحمه. رجوع شود به: تذکره الکحالیین علی بن عیسی الکحالی متوفی ۴۰۰؛ (حیدرآباد ۱۳۰۰) ص ۱۳۴.

۲ - اشاره است باصلی که باسطو نسبت داده شده که هر چیزی بجای خویش نیکوست ابن سینا اشاره باین اصل کرده است و گفته: «لاشیء معطل فی الطبیعه». کتاب النجاة (قاهره ۱۳۵۷)، ص ۱۸۶؛ ابن باجه اندلسی می‌گوید: افیون وحنظل سموم قاتل هستند ولی گاهی عوارضی برای بدن پیش می‌آید که استعمال آن برای بدن نافع است. رجوع شود به: تدبیر المتوحده (بادرید ۱۹۴۶)، ص ۷۸. ناصر خسرو گوید:

سی بکار آید هر چیز بجای خویش تری از آب و شخودن ز شخار آید

اینها فروعی است مبتنی بر اصلی که موسی^۱ بدان معتقد است و آن اینکه عالم محدث است زیرا معنی حدوث عالم اینست که خدای تعالی^۱ به تنهایی قدیم و ازلی است و او جهان را پس از عدم محض آفریده^۱ و این آسمان و آنچه را که در آن است بوجود آورده و ماده^۲ نخستین را در فرود آسمان هستی داده و آب و هوا و زمین و آتش را از آن مکنون ساخته و این افلاک را بر این گردشهای مختلف چنانکه خواسته و این اسطقات را^۲ و آنچه که از آنها ترکیب یافته بر این طبایع که ما مشاهده می کنیم طبیعت بخشیده است، زیرا اوست که صورت هائی باینها بخشیده که بوسیله^۳ آنها طبیعت خود را یافته اند. اینست اصل مذهب موسی^۱ علیه السلام. و از آنجا که ماده^۲ نخستین نزد او پس از عدم موجود گشته و طبیعت پذیرفته روا هست که ایجاد کننده^۳ آن پس از ایجاد آن را معدوم سازد و همچنین رواست که طبیعت آن را و طبیعت هر چیزی که از آن ترکیب یافته دیگرگون سازد و طبیعتی دیگر جز از این طبیعت بیک دفعه جعل کند چنانکه آن را بیک دفعه ایجاد کرده است؛ همچنین است هر چه که در عالم کون و فساد است دیگرگونی آن از آنچه که بر آنست نزد موسی^۱ در امکان است و خداوند بقدرت بر آن موصوف می گردد و مشیت او بدان تعلق می گیرد. اگر خدای تعالی^۱ خواهد که این جهان را برود دهور بر همین صورت

- ۱ - ابن مسکویه می گوید گروهی از مردم که فاقد نظر هستند می گویند هر چیزی باید از چیزی دیگر بوجود آید زیرا دیده اند که آدمی از آدمی و اسب از اسب پدید می آید و جالینوس طبیب را در این باره سخنی است که اسکندر (= اسکندر افروسی) در کتابی مفرد آن را نقل کرده است. رجوع شود به : الفوز الاصغر ابن مسکویه (بیروت ۱۳۱۹ ق) ، ص ۳۱.
- ۱ - کلمه اسطقس یونانی است به معنی اصل. ارسطو در تعریف آن گوید عناصر اولیه^۳ چیز که غیر قابل تقسیم بچیز دیگر است : رجوع شود به : *Metaphysica* کتاب ۲. دلتا شماره a ۱۰۱۴. افلاطون عناصر چهارگانه یعنی خاک و آتش و آب و هوا را اجسام اولیه خوانده و گفته است این همانست که فلاسفه متأخر اسطقات خوانده اند. رجوع شود به : جوامع طیماوس فی العلم الطبیعی ، ص ۲۷. عبیدالله بن جبرائیل بن بختیشوع نیز فصلی از کتاب خود را اختصاص به بیان «اسطقس» داده و در تعریف آن گفته است که اسطقس اصل و غایت چیز است که از چیزی دیگر ترکیب نشده است رجوع شود به : الروضة الطیبة (قاہرہ ۱۹۲۷) ، ص ۱۹ و ۲۰.

پایدار بدارد آنرا انجام می‌دهد ، و اگر بخواهد همه را معدوم سازد چنانکه جزا از چیزی باقی نماند می‌تواند ، و اگر هم بخواهد که آنرا در جمیع جزئیات بر طبیعت خود باقی بدارد فقط جزئی از عالم کون را از مجرای طبیعی خود تغییر بدهد بر انجام آن توانا است . همهٔ معجزات از این قبیل است و بدین جهت مشاهدهٔ یک معجزه نزد آنکه آنرا مشاهده کرده برهائی قطعی بر حدوث عالم است . مقصود از معجزه در اینجا آن چیزی است که آشکار بر غیر مجرای طبیعی مألوف و همیشگی باشد و آن بر دو نوع است : نوع اول آنکه چیزی که همیشه باتدریجات و احوال مخصوصی تکوّن پیدا می‌کند بر غیر آن احوال معتاد و مألوف موجود گردد یعنی بیک دفعه انقلاب پذیرد همچون انقلاب عصا باژدها و خاک به شپش و آب به خون و هوا با آتش و دست کرامت مند پاک به جرم سپید ، جملهٔ بیک دفعه . نوع دوم آنکه چیزی که در طبیعت این وجود آرام یافته (= المستقر) نظیر آن بوجود نمی‌آید موجود گردد مانند من که در هنگامی که آنرا در آسیا خرد می‌کنیم و از آن نان می‌سازیم سخت است و زمانی که خورشید بر آن بتابد آب می‌شود و جاری می‌گردد و همچنین دیگر آنچه که از معجزات دربارهٔ من در تورات منصوص است همهٔ اینها و نظائر آن در امکان است زیرا وجود عالم بر آنچه که بوجود آمده با امکان است . ولی بنا بر عقیدهٔ کسی که قائل به قدم عالم است همهٔ اینها که نزد ما از ممکنات است نزد او از ممکنات بشمار می‌رود زیرا آنکه بقدم عالم معتقد است می‌گوید این عالم بجمهٔ آفریدهٔ خداوند است یعنی او علت وجود عالم است و این عالم و آنچه که در آن است لازمهٔ وجود باری تعالی است ؛ همچون معلول که لازمهٔ علت غیر مفارق خویش است چنانکه روز لازمهٔ طلوع خورشید و سایه لازمهٔ خداوند سایه است و مانند اینها . پس دارندهٔ این عقیده می‌گوید که حرکت را کون و فساد نیست و بدین سبب آسمان نزد او قدیم است^۱ و مادهٔ نخستین کائنات و فساد نیست

۱ - ابن سیمون از ارسطو نقل می‌کند که او در کتاب *Ikroasis* گفته است که طبیعی دانان پیش از ما معتقد بودند که حرکت موضوع کون و فساد نیست جز افلاطون که او معتقد بود که حرکت موضوع کون و فساد است و نزد او آسمان نیز موضوع کون و فساد است رجوع شود به : دلالة

وازلاً و ابداً این چنین و بر این طبیعت بوده و هست و هر چه مخالف این طبیعت کون و فساد باشد نزد او ممتنع است. لذا برای او ممکن نیست که چیزی که طبیعتاً بیک دفعه موجود نمی‌گردد بیک دفعه بوجود آید و همچنین چیزی که در طبیعت این ماده نیست که متکون شود تکون پذیرد، بلکه هیچ حالتی از حالات وجود برین و فرودین از حالی که بر آنست تغییر نمی‌پذیرد. آنکس که نتایج آراء را بخوبی درمی‌یابد برایش آشکار است که بنا بقیده کسی که باین کیفیت بقدم عالم معتقد است خدا را مشیتی حادث و اختیاری خاص نیست و در عالم وجود ممکن نیست که متعلق قدرت و اراده او باشد؛ چنانکه فی‌المثل او نمی‌تواند با اراده خود در روز معینی باران بیاورد و در روز معین دیگر نیاورد زیرا فرود آمدن باران در این طبیعت آرام یافته (= المستقر) پیرو آمادگی بخار و هوا است و این دو موجب ویا مانع باران می‌گردند و همه اینها تابع ماده‌ای است که خدا را در آن فعلی نیست یعنی هر چه که در ماده دشوار است او نمی‌تواند آنرا آسازد و آنچه را که وجودش ممتنع است او نمی‌تواند ایجاد کند زیرا ماده تکوین نیافته بلکه وجود آن که لازمه آنست ازلاً و ابداً چنین بوده و هست و خواهد بود.

اکنون بخواست خدا برای تو آشکار گردید که لازمه هر یک از قول به قدم عالم و حدوث عالم چیست و این بجالینوس منحرف و نامحصل و نادان که بیشتر بیرون از فن طب سخن می‌گوید بارها بتصریح گفته است که در مسأله حدوث عالم شک دارد و نمی‌داند که آیا قدیم است یا حادث! ای کاش می‌دانستم که چه گونه در این اصل شکاک است در حالی که همه سخن خود را در مسأله موی مژگان و ابروان بر اصل قدم عالم بنیاد نهاده است و بدین جهت گفته است که هر چه در ماده دشوار باشد ناممکن است و خداوند به قدرت

۱ - نخستین ایرادی که رازی در شکوک خود بجالینوس کرده است اینست که او در مقاله چهارم از کتاب برهان گفته است که عالم غیر قابل فساد است و هر چه فساد ناپذیر باشد محدث نیست پس عالم محدث نیست در حالی که در آثار دیگر خود گفته است که نمی‌توان دانست که عالم قدیم است یا محدث. رجوع شود به کتاب الشکوک، ص ۲.

بر آن موصوف نمی‌گردد هر چند که آنرا هزار هزار بار بخواند ، و گفته‌است که مشیت کافی نیست مگر اینکه ماده با آن موافقت کند ؛ و نیز گفته‌است که خدا مبدء آفرینش هر مخلوقی است چنانکه موسی^۱ گفته و مبدء از ماده‌ای که منشأ خلق است افزون است . این بود نصّ سخن جالینوس . بنابراین او بقدم ماده همچون قدمت خداوند معتقد است و آن دورا مبدء خلق همه مخلوقات می‌داند و این قول به قدم عالم است که جالینوس آنرا امری مشکوک دانسته است بنابراین بر او لازم بود که درمسأله^۲ اینکه آیا پدید آمدن اسب از خاکستر بیک دفعه ممکن است چنانکه موسی^۱ گوید ؛ و یا متنوع است چنانکه قاطعین بقدم عالم گویند نیز شک کند . و چون او در اصل شک نموده و در فرع قطع خود را اظهار داشته دلیل است بر اینکه او در بنیاد یافتن این فرع بر آن اصل جاهل است ، و همچنین آنجا که گفته برخی از چیزها بخودی خود نزد خداوند ناممکن است عقیده^۳ او را بقدم ماده می‌رساند . از همه شگفت‌تر آنکه گفته است : « چون خداوند دانست که مناسب‌تر برای موی ابروان اینست که دراز نگردد » و نیز « خداوند مشیت به ایجاد اشیاء ممکنه دارد و از میان اشیاء ممکنه بهترین آنها را انتخاب می‌کند » ای کاش می‌دانستم در این علم و مشیت و اختیار که خداوند را بدان موصوف می‌سازد و امور ممکنه نزد خداوند را قابل تکوین می‌داند گفته^۴ خود را بر کدام یک از دو قاعده مبتنی کرده و حکم قطعی خود را بر قدم عالم یا حدوث آن بنیاد نهاده است . من برای تو آشکار ساختم که بنا بر رأی به قدم عالم نه برای خداوند مشیت و اختیاری باقی می‌ماند و نه در میان ممکنات ممکنی که مورد اختیار و احداث او قرار گیرد و همانا اقاویل او که یاد گردید بنا بر قول به حدوث عالم و محدث بودن ماده درست می‌آید . پس بنگر که چه گونه او در سخن خود چیزهایی را که لازمه^۵ قول بحدوث عالم است با چیزهایی که لازمه^۶ قول بقدم آنست درهم می‌آمیزد و همرا یک اندیشه و یک رأی می‌پندارد و اما اینکه عالم قدیم است یا حادث برای او مورد شک است و هر چه که از این گونه سخنان درهم و برهم گفته برای او آشکار و واضح است و بان ایمان خاص و یقین قاطع دارد و این دلیلی

آشکاراست براینکه باصول و فروع و آنچه که بدان تکلم نموده جاهل است و نسبت
بآنچه که می‌گوید کم تأمل .

این بود منظور ما از این فصل و بس و من در این فصل متعرض قائلان بقدم نشدم
و آنان را ردّ و تشکیک و تشنیع نکردم زیرا در این باره در تألیفات مذهبی خود سخنان
متعددی گفته‌ام .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی